







M.A. LIBRARY



PE4565

<p>تا پیش گوهر عرض ست که می باید کرد هر دمی بر همه فرض ست که می باید کرد بر سمت صورت قمرض ست که می باید کرد</p>	<p>محمد سلطان زمان منت داد ارزین شکر انعام خداوند سپاس آلا ناظر از گوشه برون آگاه ادای شکرش</p>
<p>سلطان جهان بکاخ جسد جلوه ریز کرد از ناله صها لیم خود مشک بینر کرد</p>	<p>منت خد از آ که به ارام خویش تن دستور عقل داد که داسم و مانع او</p>
<p>کلین مضمه البیت کتک و حمله نو بیه کنه ترا چه حرف زند به زبان خصم آخر چنان بکنه کمال شود مسه از ابتدائے عالم تا این زمان کس</p>	<p>مدت چنان بگو زبان گفتن منور ایوب به خبر ز ماهیت خویش تن بود ما خود ز خویش تن چه میریم به خبر آگ نشد ز ماهیت تو چنان که هست</p>
<p>کالفاظ لغت مدح علی را بجا رواست چون اقتباس ماه زخ رشید پر ضیاست</p>	<p>کاشی کجاست تاب در بهفت بند خویش لغت رسول و مدح علی را تفاو دے</p>

ناظم بیابان شیوا زبانی هفت بند  
کاین نغمه آن نشید سرود کلام است

### هفت بند

السلام ای نور نبی پیغمبرش اسلم  
مرتبشان باین عرش قدرت که کمال  
خلعت لولاک تن زیب از بزم فطر  
عالمی سمنست عجب منیر الله حسیل  
رونق قدح کرم خلعت هستی تست  
بسمه ات نور جبین لے مع الله راتراز  
تازگی بخش سواد کیسوی و الملیل زلف  
آب تو سین از شبیه ابروت سر فلک  
کحل بینائی باز اغ البصر اغاض چشم  
انا اعطیناک فخر اندوز از فیض دود  
شرق مبرالم تشع نور سینه است  
سوره انافتخار افتوح از فتح تو

والسلام ای روکش صدر تو بدر الدجی  
برترین ست از جمال زیور نور الهدی  
رحمة للعالمین در ایسان اهدنا  
نور جرم ماه چرخ ماه کشف الدجی  
چهره پر نور تو اعزاز بخش و الفی  
شان رخسار جمیلت ظاهرا بتبت یدا  
شعر شعرت مشعر سر زبان ماست  
اقتراحت چکله سوفا رخوش تیر دلت  
بل سواد مردست نور نگاه مانت  
هست والای تو باز دمی تاب قل کفی  
نطق اقرار لبم ربک از زبان در استفا  
غیر سبحان الذی اسری زرجل ماشی

ذات پاکست نغمه ریز قل هو الله احد  
سر خوش جام شراب ناب الله احمد

مکتبہ درمیان

معجرت بر لاسکان در طرقتہ العینی سفر  
طلعتہ کم قدم را افزونی از اعجاز تو  
دعوت اسلام تولات و اہل راسرنگن  
بار آوردش در فیض استخوان سوخته  
سایہ بان غطت تو لکۃ ابرسطیر  
زندہ دل موتی شدند از نوش جان جبین  
چون شادراکش نشاند رنگ بر سطح غدیر  
داد بر ذات گوہی سوسمار پرودہ پوش  
کاخ کسری آتش زیر تفت دین <sup>عظمی</sup> آہ  
ہم ز جسم نور تو سایہ نیاید در نمودن  
خشک شد دست حرلیف نامہ انجم چو شاخ  
آفتاب رفته باز آمد ز خربت بفرات

شد ز نوکِ ناوکِ سبابت شق القمر  
سیر از انهارِ انگشتانِ تو جن و بشد  
جرکه کفار شد از ریگِ شدت منتشر  
سرکشانِ نخل از میانِ جهمِ سنگِ سخت تر  
مشعلِ راهِ شبِ تاریکِ شاخِ خشک  
یافت یعقوب از فراقِ زنده در جنتِ بهر  
چوبِ خشک اندر فراقِ فرقی تو باخیم تر  
شاهدِ مضمونِ ختمِ المرسلینِ سنگ و شجر  
افتاد افسیرِ باطل شد ز فیرِ باطل فسر  
نورِ ذاتِ ایزدِ مستیِ کز میانِ بر شد کم  
بر کشید از پشتِ اشترِ مهرِ نخیلِ بارور  
بهرِ پلطانِ شد خواصِ اخترانِ زبر و زبر

پیشوا فرزند اسد اللہ خان  
قبل از خدمت می نیکوکاران  
شست و او در فراخ حضور بود  
امام زمان را که برادر  
سوم از وفات سید کربلا  
وقت رفتن گمانی فتنه افروز  
قدوس کوچه ۱۳۵۱

در شب معراج سیر تو گزشت از لامکان  
موسی و عیسی بطور و بر فراز آسمان

<p>منحزن جود و عطائی با محی لغزو زلال          کاشف میر زمان و ناسخ صحت و ملل          مصدر علم لدنی معتمد حسن عمل</p>	<p>شیخ علم و حیائی جامع علم و عمل          شایع شرع بسید و حافظ جبل المتین          مشرق مریضوت و اقطب سیر خدا</p>
--	--

بمذہب میں کثافت

گوهر در برج دفائی و دار و در و در و عمل	نیر مرغ رضائے و اختر چرخ صفای
سور و صا و اختیار شوکت لام ازل	موقوف طاهای و نسی اعتبار قاف و لون
محو لائے لا اله و اعطی لام خسل	سقطه عین الیقین و نیم لام عقل کل
رافع بدیع و ضلالت کاسیر لالت و هبل	فارق اسلام و کفر و فاضل داد و ستم
قاتل کفار بے دین فاتیح جنگ جلد	عام کفر شجاعت قاتل تیغ جهاد
هیچ پیش تست و دنیا چه کثیر و چه اقل	ذات پاکت مجمع صبر و قناعت روز شب
دست تو اعدای دین را سخت انجنگ اصل	پایه تواند رجماد از صد قضا بم ترست
قصر زار وائے فیوض عام تو طول الال	طول زامداد نزول پاک تو قصر الدعا
الفکاک از ذات تو شرک ریافصل و غل	اتصال ذات تو با کاف هایا عین صا



تا نگار ذات تو بر صفی گیاهان نه لبست



فیم سینه و خوب و صورت اسکان نه لبست

کاتب تقدیر حق فارغ زاین و آن نشد  
سما بخاک کفش پایت و عده یزدان نشد  
بر فراز خاک سجود ملائک آن نشد  
تا تو سل باگرامی نام تو جو پان نشد  
طوق لعنت زیور محرمی شیطان نشد  
تا به پیشانی پیشین نور تو در خشان نشد

تا هایلون نام تو سر نامه دیوان نشد  
لرزش عرش برین نگرفت آرام و سکون  
بوالبشر تا عظمت نور قدیم تو نیافت  
باب توبه بهر آدم بود بند و ناکشاد  
تا ز سجده ریزی نور تو انکار می نکرد  
در میان آدم و حق تو الد سر نزد

تا نیاورده ترا آمرزش خود را شفیع تا تا بید آفتاب نور ذات با کمال تا تا عیسی مریم فروه گویی مقدست هیأت نقشب قدم صورت نه نسبت اندر حد تا تا بسپر و در دست عثمان اختیار تا تا بیدی شریفیت نامدا لواح رموز	کلفت تا پیل از دست زمین پیا نشد وقف نه دنیا قرار نوح کشتیان نشد بر فراز چرخ چارم از قلع شان نشد تا که امکان و دوجو بد ذات تو بکجان نشد پاک بیت الله در حسن شرک هم او شان نشد دفتر از ولایت از گروه جهان نشد
---	--



تا که ننوشتند ذات باعث ایجاد خلق  
وسعت کون و مکان ابد عدم بنیاد خلق



از پے خدمات تو پیغمبران بسبب بیان  
سرفراز طرّ قوا زن شیت رنگ پادشاهان  
نیز ابراهیم و اسمعیل ستماران آن  
در پے احیای موقی عیسی گردون مکان  
حافظ کتاب تو او در پس گردون آستان  
درع ساز جنگ تو او در خوش الحان سجان  
مهر دار تو سلیمان خدیو انس و جان  
جام بردار تو کهف الیاس پیدادندان  
مشعل افروز را هست موسی ابن عمران

سبب ایمان که خداوند زمین و آسمان  
بهر افواج ظفر اعلام تو آدم که  
نوح بنجار عمارات سعادت پای است  
کرد و قحمان خدمت کار طبابت اختیار  
کاتب دیوان ام ترست اسحق خلیل  
تیغ بردار تو یحیی نیزه اخرازت یسع  
سکه بردار تو ذوالقرنین صاحب یم و زر  
آبدار خدمت و الا سے تو ذات خضر  
ذات بارون ساعی هارونی جم جمویش

معدود در قرض خدمات

<p>یوسف بیقوب لنگر خانه ات را خوا لگر هو و بهر خدمت سقائی تو آبکش دانیال از فتح افواج گرانت مرده گو</p>	<p>ذات اسرائیل بهر مطبخ تو گله بان حضرت یونس چو ماهیگیر بر بسته میان صالح از بهر رسد صبح و مسایت ناته ران</p>
<p>لو ط و جر جیس از برائے خدمت و ترن دن یوش و خرقیل بهر یک در جلویت قطره زن</p>	<p>ایها الغزل اندر طاعت رب القدر وی نگار خاطر پروردگار ذی الجلال وی شریعت را ترا ز امر و نهی قاطعه وی حقیقت را بهار گل نشان را ز غیب وی سر آرائے محشر را شفاعت خوا خلق وی بشیر دولت و دیدار حسن لایزال وی حصار سخت خیبر را شکست آور ز تیغ وی بتوک و غرود شام از فتوح مفتخر وی نگار نه عرض هم چو هر بهر بهشت خلد وی حواس خمسہ را سر پایہ تکمیل کل وی موالید سه گان را باعث تکوین و بود وی سواریکه تاز و مست کون و مکان</p>
<p>وی قسیم آب کوثر مرحمت را آبگیر وی بافت استی گوهر ماعصیان اسیر وی طریقت را دلیل ساطع و شمس النیر وی ریاض معرفت را صورت ابر بر طیر وی کریم النفس و هر یک خسته جان را دستگیر وی زبطش ایزدی بهر بی نوائی را ظہیر وی جنین و بدر را قنّاج فتح بے نظیر وی عراق و فارس از خشنید و نیت مستنیر وی سوار بهفت گردون شش حجت را سنجیر وی چهار ارکان بیت الله را حفظ کبیر وی دو عالم را معین و یار و یار و ظہیر وی عدیم المثل چون شبیر خداوند قدیر</p>	<p>یوسف بیقوب لنگر خانه ات را خوا لگر هو و بهر خدمت سقائی تو آبکش دانیال از فتح افواج گرانت مرده گو</p>

بیت از سر تا پای



رحمة للعالمین بر سرست قربان شوم  
 آرزو دارم که غرق رحمت رحمان شوم

کاستواری یافت ز او شان بخود او وجود  
 حضرت بوکر صدیق ست یار اولین  
 ذات آن بوده بر وزیر حضرت روح الامین  
 فاش گویای رموز هر نفس جبل المتین  
 که جلالتش حق و باطل یافت تفریق بین  
 که روی آمد قبل کفار و شکست دیوین  
 شمش جبت پر نور کرد از نیزه شمع رزین  
 بود ذوالنورین غمان جامع جبل المتین  
 افتخار صاحب ایمان نازش اهل البقین  
 سرپرست است احمد امام المتقین  
 اشجع الشجعان علی دوستدار چارمین  
 باب شهر علم جلد اول یار اولین

چار یار تست کلخ شرع را رکن رکن  
 ثانی اشین اذ هانی الفارکان عظمت آب  
 صوفیان گویند احمد را بر وزیر ایزدی ست  
 راست فرمای صدقت یار رسول الله ست  
 یار دیگر آن عمر خطاب فاروق جبری  
 ذات او گویا بر وزیر قابض ارواح بود  
 از جهاد و غزوه بسیار دین را گسترد  
 یار ثالث مجمع علم و حیای و عقل و رای  
 چون بر وزیر انیس میکائیل بذر انجالی ست  
 حامل بار خلافت ماسی ظلم و ستم  
 هر چرخ کوکشف مدح و مبع بل اتق  
 ذات دالایش بر وزیر ذات اسرافیل بود

بند در ستاقب

لبس بود بهر شملیج ذات و تیغ آبدار  
 لافته الآ علی لاسیف الآذ و الفقار

خاتم الطبع الحیدر که احسن الكلام معروف به هفت بند لغت سر و کلمات مصنف ناظم شیراز زبان آور داد و میان جناب  
 مولانا مولوی سید عبدالقادر ناظم میرانشی در بکاهی جناب نواب عالمگیر خان صاحب بهادر و داماد اقبال در مطبع مفید عام آکره  
 باهتتم مؤلف قادر علی خان صوفی مالک و متصرف مطبع حارطه ایشید و مقبول جهان شد.

تمت



ن = ۱۱

DUE DATE

1915 DI TT

[illegible]

